بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری 18 دی 1389.

بحث در اصل اولی در تعارض دلیلین است. مراد از اصل اولی اصلی است که از ادله عام حجّیّت امارات استفاده می شود منهای اخبار علاجیه. تعبیری در بعضی ازکلمات دیگر در مورد اصل اولی و ثانوی هست اصل اولی را اصل با قطع نظر از دلیل بر عدم تساقط گرفته اند و اصل ثانوی این است که اگر فی الجمله بدانیم که هر دو دلیل ساقط نمی شود حکم بنا بر این فرض چیست؟ خب حالا یک مقداری این بحث لفظی است و خیلی مهم نیست که به کدام یک از اینها اصل اولی تعبیر کنیم. علی ای تقدیر ما بنا بر هر دو فرض در نظر می گیریم ما اگر دلیلی بر اینکه هیچ دلیلی نداشته باشیم بر عدم تصادفات دلیلین و به اخبار علاجیه هم کاری نداشته باشیم این می خواهیم ببینیم که ما باشیم و ادله عام حجیت مثل صدق العادل، باید چه مشی کنیم. خب اینجا یک بحث هست در مورد اینکه دو تا دلیل نسبت به مدلول مطابقی، مدلول اولیه حکمشان چیست یکی نسبت به نفی ثالث. خب بحث نفی ثالث گذشت بحث مدلول مختص به کلّ دو دلیل را می خواهیم بررسی کنیم. مرحوم حاج شیخ می فرمایند در درر که اصل اولی توقّف هست. بعضی ها تعبیر کرده اند اصل اولی تساقط هست. بعضی وقت ها تساقط را در جایی به کار می برند که دو دلیل نفی ثالث نکند. توقّف را در جایی که دو دلیل نفی ثالث بکند این تعبیر. حالا اینها دیگر چیزهای لفظی است خیلی پرداختن به این نکات مهم نیست. مهم این است که آیا دو دلیل نبست به مدلول مختصشان بر حجیت باقی می مانند یا به هیچ نحوی از انحاء حجیت ندارند و عمده اش که در این بحث مطرح است این است که احتمال تخییر را چه جوری می شود نفی کرد. و الا بقیه احتمالات چندان مورد حرف و حدیث نیست. علی أی تقدیر مرحوم حاج شیخ می فرمایند که دلیل بر اینکه در تعارض خبرین باید توقف کرد دو دلیل است. یکی اینکه عقلا که حجّیت خبر تابع سیره آنها هست و امثال اینها آنجا توقف می کنند. نکته دوم اینکه یک دلیلی که ما می گوییم حجت هست، اگر این دلیل مطابق واقع باشد آن واقع را تنجیز می کند و اگر دلیل مخالف واقع باشد، تنجیز واقع را از بین می برد. بنابراین فرض کنید یک دلیل می گوید که نماز جمعه واجب است و یک دلیل می گوید که نماز جمعه واجب نیست. اگر آن دلیلی که می گوید نماز جمعه واجب است در واقع بر فرضی که واقعا نماز جمعه و اجب باشد می خواهد آن وجوب را منجّز کند. آن دلیلی که می گوید نماز جمعه واجب نیست آن می خواهد بر فرض وجوب نماز جمعه را از تنجیز بیاندازد. و این دو تا اثر، اثر های متخالف هستند و نمی شود هر دو با هم دیگر جمع شود. به هر حال از اثر می افتند. خب این تقریب ابتدایی هست که ایشان مطرح کرده اند. البته این دو تا تقریب یک مشکله مشترکی دارند یعنی سؤال مشترکی در موردشان هست آن این است که در واقع تقریباتی که برای تخییر این وسط هست، به آنها نپرداخته است. و اینکه شما بگویید عقلا اینجا قائل به توقف می شوند خب آن کسانی که قائل به تخییر هستند این را قبول ندارند می گویند که نه، بیانی وجود دارد که از آن استفاده می شود که عقلا اینجا تخییر باید قائل شوند و امثال اینها. یعنی انقدر واضح نیست که عقلا توقف می کنند و بیان دومی هم که ایشان فرموده اند تنها برای اثبات اینکه هر دو با هم حجت نیستند مفید است. این بیان اقتضا می کند که هر دو حجت نیستند اما حالا هر دو حجت نیستند یکی معیّن حجت است؟ یکی مخیّر حجت است؟ آنها را باید ضمیمه کرد این بیان وافی به مقصود نیست البته ایشان بعدا در ضمن ان قلت و قلت این بیان را تکمیل می کنند ولی اصل آن بیانی که وجود دارد، وافی به مقصودشان نیست و تمام مطلب را نمی رساند. علی أی تقدیر ایشان در ادامه این مطلب را متعرّض می شوند می گوند این که اصل توقّف هست در جایی است که ما بگوییم دلیلین ناظر به فرض تعارض نیست. یک ان قلتی مطرح می شود که اگر دلیلین ناظر به فرض تعارض نیست، پس در فرض تعارض دلیلین حجت نیست. حجت که نشد تعارض حجتین نیست. فرض این است که ما دو تا حجت داریم اینها با هم دیگرتعارض دارند وقتی اصلا دلیلین ناظر به فرض تعارض نیستند در فرض تعارض اصلا حجتین نداریم اصلا این موضوع بحث نیست. این ادامه فرمایش ایشان. ایشان برای حل این مشکل می گویند اینکه ما می گوییم دلیلین ناظر به فرض تعارض نیست، نه اینکه دلیلین مقیّد به عدم تعارض است. بلکه حال تعارض را نه اطلاقا و نه تقییدا مقنّن در نظر نگرفته است.

سؤال:

پاسخ: ادله حجیت ناظر نیست. ادله حجیت ناظر به فرض تعارض نیست یعنی اینکه آ« کسی که این دلیل را آورده است، نه نسبت به فرض تعارض دلیلش اطلاق دارد و نه تقیید دارد. ملاحظه حال تعارض را نکرده است نه اطلاقا و نه تقییدا. خب ایشان می فرمایند که اگر ما ناظر به ففرض تعارض، دلیلین را نگیریم، حکم توقف است. اما اگر ناظر به فرض تعارض بگیریم دلیلین را، اینجا حکم تخییر است. چون اینکه دو دلیل فرض تعارض را شامل شوند و یک دلیل حجّیت یک دلیل نسبت به فرض تعارض، لا معنا له الا بمعنای تخییر. معنایش باید تخییر باشد چون معنا ندارد که فرض تعارض را بگیرد تعیینی که نمی شود پس باید تخییری باشد. و بعد می گویند که اینجا استعمال لفظ در اکثر از معنا هم پیش نمی آید چون ممکن است ان قلت کنید. ان قلت که شما یک خبر را که می خواهید حجت بدانید در فرض تعارض حجیتش را تخییری قائل می شوید و در فرض عدم تعارض حجیتش را تعیینی قائل می شوید پس بنابراین صدّق العادل این هیأت صدّق باید هم دال بر حجیت تعیینیه باشد نسبت به غیر فرض تعارض و هم ناظر به حجیت تخییریه باشد نسبت به فرض تعارض. بنابراین استعمال لفظ در اکثر از معنا لازم می آید. ایشان می گوید که نه، این اشکال پیش نمی آید چون در واقع ما اینکه اینجا حجیت،ح جیت تعیینی است به دلالت لفظ نیست بلکه کبه دلالت عقل است. عقلا به قرینه خارجیه به دلالت عقلیه اینجا ما حجّیت تخییریه استفاده می کنیم. بعد وارد ان قلت و قلت می شوند که بعدا در موردش صحبت می کنیم. اینجا در مورد فرمایش ایشان چند نقطه ابهام وجود دارد. یکی اصل آن تفسیری که ایشان بین توضیحی که می دهند که دلیل ناظر به فرض تعارض نیست یعنی اینکه جاعل فرض تعارض را در نظر نگرفته است لا اطلاقا و لا تقییدا این خیلی مبهم است یعنی چه. یعنی اینکه در مقام فرض تعارض نیست مراد این است؟ در مقام بیان نیست خب اگر در مقام بیان نباشد، معنایش این است که دلیل ظهور دل شمول نسبت به فرض تعارض ندارد. وقتی ظهور نداشت در شمول نسبت به فرض تعارض، دیگر حجت بودن دلیل را از کجا شما استفاده می کنید در فرض تعارض؟ چون دلیلی حجت است که ظهور داشته باشد. دلیلی هم که در مقام بیان نباشد نسبت به فرض تعارض حجت نیست. ظهور در حجیت ندارد و ظهور در حجیت نداشت دلیل بر حجیت این دو دلیل بر فرض تعارض نداریم.

سؤال:

پاسخ: نه ایشان می گوید که اصلا اگر آن باشد آن اشکالی که ایشان مطرح کرد که اصلا داخل در بحث نیست تعارض حجتین نیست آن اشکال موجود است. فرقی بین این نیست که ما مقید به عدم تعارض کنید یا بگوییم که در مقام بیان حال تعارض نیست. ایشان می گوید که نه، دو دلیل مقید به عدم تعارض نیستند ولی ملاحظه نشده است حال تعارض. ملاحظه نشده است حال تعارض یا مقید به عدم تعارض باشند در اینکه حکم حال تعارض را از دلیل نمی شود گرفت یکسان هستند. اینکه به چه بیان ایشان این بیان را دارد خیلی مبهم است.

سؤال:

پاسخ: نه نه بحث تخصص نیست. یکی اینکه دلیل یک موقعی سکوت دارد نسبت به، یعنی در مقام بیان حکم فی الجمله است. چیزی که یک موقعی است قضیه محمله است و یک موقعی قضیه جزئیه است. قضیه محمله و قضیه جزئیه از جهت مفهومی فرق دارند ولی از جهت حکمی مثل هم هستند. قضیه محمله هم در حکم جزئیه است از جهت منطقی. فرقی ندارد که ما این قضیه را محمله کنیم در نتیجه نسبت به حال تعارض قضیه ظهور ندارد. یا دلیل را بگوییم که نه، مقید به عدم تعارض هست آن هم نسبت به حال تعارض ظهور ندارد. اینکه اینها را با هم دیگر تفکیک کرده اند و اینها خیلی برایم قابل هضم نیست که مراد ایشان چیست. اگر غیر در مقام بیان بودن هست چیست من خیلی نمی فهمم ایشان مرادشان از این بیان چیست.

سؤال:

پاسخ: نکته را توجه کنید ایشان می گوید که داخل در بحث تعارض حجتین هست، ولی این تعارض حجتین حکمش توقف است. این داخل در بحث است و فرق می گذارد می گوید اگر از باب تقیید به عدم تعارض باشد حجیت دو دلیل مقید به عدم تعارض باشند نه داخل در تعارض حجتین نیست. از باب عدم ملاحظه ظرف تعارض باشد این نه از باب تعارض حجتین هست. چه فرقی است بین این دو صورت که شما یک صورتش را می گویید از باب تعارض حجتین نیست آن صورت دیگر را می گویید در باب است. هیچ کدامش ظهور در نسبت به فرض تعارض ندارد. این یک نکته. اما در فرض اطلاق شما می فرمایید که حکم تخییر است، شما این مطلب را پذیرفتید که، خودتان هم می فرمایید که ظهور دلیل وجوب تعیینی است. مخیّر بودن اما به قرینه خارجی می خواهید قائل شوید. می خواهید بگویید مخیّر بودن به قرینه خارجی است. خب آن چیزی که ادله اثبات می کند وجوب تعیینی است. یعنی هم این تعیینا حجت است آن یکی هم تعیینا حجت است. شما می گویید که هر دو اش که نمی تواند باشد پس یکی از آنها حجت است. حجیتی یکی از آن دو تا به نحو تخییری که مدلول دلیل نیست. شما می گویید جعل الخبرین حجه فی ضعف التعارض لا معنا له بالوجوب التخییری. این در صورتی صحیح است که دلیلین به نحو اجمالی گفته باشد که اینها فی الجمله حجت هستند. ما نمی دانیم این حجیت به نحو حجیت تعیینی است یا تخییری است بگوییم حجیت تعیینی اش که معقول نیست باید حجیت تخییری باشد. ولی این جور که نیست ادله ظهور دارد در حجیت تعیینیه. و این حجیت تعیینیه که صحیح نیست فرض این است. وقتی این صحیح نبود اینکه قایل شویم به حجیت تخییریه این که مفاد دلیل نیست. اینکه می گویید لا معنا له آخه مگر جعل حجیت بلا لون کرده بود. می گوید یک حجیتی اینجا هست. ممکن است تعیینی باشد ممکن است تخییری باشد بگویید این خب ما می دانیم که یک حجیتی این جا هست تعیینی اش که نمی شود پس می گوییم تخییری. نه یک حجیت تعیینیه برای تک تک اینها جعل شده است.

سؤال: اگر این طور بگویند که خبر واحد حجت است حتی در ظرفی که با هم تعارض دارند. این ظهوری در این ندارد که حتی در صورتی که تعارض دارند یعنی تعیینا هر کدام

پاسخ: اصلا معنای حجیت این است.

سؤال:

پاسخ: نه اصلا معنای حجیت خبر چیست ببینید توجه کنید در غیر فرض تعارض به چه معنا بود؟ به معنای تعیینی اینکه خبر حجت است یعنی این خبر حجت است دیگر این یا آن که مضمون این دلیل نیست که.

سؤال:

پاسخ: قرینه می شود یعنی چه؟ توجه نکردید بحث را می گوید این خبر محمد بن مسلم حجت است ولو در ظرف تعارض. حجت است یعنی این خبر حجت است دیگر. اینکه این یا آن حجت است چه ربطی به مضمون این دلیل دارد؟ می گوید خبر عادل حجت است ولو در ظرف تعارض. ما اینجا دو خبر عادل داریم یکی در ظرف محمد بن مسلم می گوید این حجت است آن هم می گوید که این حجت است. آن که این ادله ناظر به آن

سؤال: ما اینجا در واقع دو تا دلیل برای هر کدام از اینها یک دلیل حجیت نداریم در اینا دلیل حجیت هم عرض این دو تا را نگاه می کنیم می گوییم که هر دو تا حجت است.

پاسخ: نه هر دو تاش. جدا جدا دارد یعنی چه هر دو تا؟ می گوید این حجت است آن هم حجت است. هر دو مصداق صدّق العادل هستند. این می گوید آن حجت است و کاری به آن ندارد ولو در جایی که آن هم هست می گوید که حجت است ولی می گوید که این حجت است نه این یا آن. این یا آن که مضمون دلیل نیست.

سؤال: همان یک دلیل که می خواهد بگوید خبر محمد بن مسلم حجت است .. تعارض را... اگر گیریم که مثلا مقید می شد....

پاسخ: بله همین است دیگر. بنا بر این مفادی که این دلیل دارد حجیت تعیینیه است.

سؤال:

پاسخ: بله حجیت تعیینیه را می خواهد بگوید ولی اشتباه است. یعنی آن چیزی که دلیل متعرض آن است، آن دلیل نمی تواند معتبر باشد. آن که دلیل متعرض است حجیت تعیینیه است. حجیت تخییریه هم مفاد دلیل نیست.

سؤال:

پاسخ: تصریح هم بکند حجیت تعیینیه را تصریح کرده است.

سؤال:

پاسخ: نه حالا صبر کنید.

نکته اول اینکه اساسا آن چیزی که دلیل متعرض آن است حجیت تعیینیه است و حجیت تخییریه را ناظر نیست. نکته دوم که نکته اصلی این است که در بیان مرحوم حاج شیخ و هم بیان مرحوم امام که خیلی تکه هایی از کلام مرحوم امام دنبال شده، یعنی اصل مطلب از مرحوم حاج شیخ است با یک مقدار توضیحات دیگری که فرقی که بین ایشان اطلاق ذاتی و اطلاق لحاظی می گذارند نمی خواهم وارد بحث آن شوم. اصل حرف همان حرفی است که در کلام مرحوم حاج شیخ است. شما می گویید جعل الخبرین حجه فی حال التعارض لا معنا الا للحجه تخییریه. شما دلیل قطعی دارید که خبرین در حال تعارض حجت است دلیل یقینی که ندارید. ظهور دلیل این است. معنای اینکه اطلاق شامل حال اینجا می شود این است که ظهور دلیل این است. فوقش ظهور است بیشتر از ظهور که نیست. ظهور ممکن است مطابق واقع باشد یا نباشد. ظهور دلیل این است که خبر الف حجیت تعیینیه دارد خبر محمد بن مسلم. خبر زراره هم حجیت تعیینیه دارد ظهور دلیل این است و این ظهور ها حجت نیستند. خب مشا بگویید اصلا حجیتی وجود ندارد. ظهور که حتما یقین نکردیم که مطابق واقع باشد. بگویید مشکل عقلی دارد این ظهورات و چون مشکل عقلی دارد ما از این ظهورات رفع ید می کنیم. کأنه ایشان حالا که اطلاق دارد فرض کرده است که اطلاق هم مطابق واقع است می گوید که حالا که اطلاق مطابق واقع شد اینکه جعل الخبرین حجه فی حال التعارض که معنا ندارد حتما باید خییری بگیریم. خب چه کسی گفته است که جعل شده است. ما دلیل قطعی داریم که حتما خبرین در حال تعارض جعل یک حجیتی برایشان هست این که مسلم نیست.

سؤال:

پاسخ: نه نسبت به حال تعارض که نص نیست. می گوید ذاتا حجت است. نص که نسبت به آن حال نیست اشکال عقلی دارد. چون اشکال عقلی دارد از ظهورش رفع ید می کنیم.

سؤال:

پاسخ: بحث سر همان دو تا خبرش است. بحث این است که آیا حجّیت خبر محمد بن مسلم در ظرف تعارض هم مشمول ادله هست یا نیست.

سؤال: خب وقتی آنها بالنصوصیه باشد اینها را هم شامل می شود

پاسخ: شامل می شود یعنی اطلاقشان هم می گیرد یا نمی گیرد یا حتما مطابق واقع است؟ اطلاق است دیگر اطلاق ظهور است

سؤال: مشکل عقلی اش را شما می فرمایید که چیست...

پاسخ: توجه فرمایید آن که دلیل هست شما فرض کرده اید یک حجیتی اینجا فی الجمله وجود دارد پس می گویید اگر حجیت باشد حتما باید تخییری باشد چه کسی می گوید که حجیت دارد؟ شما بگویید به ما

شاگرد: ظهور

استاد: خب ظهور خب ظهور رفع ید کنید

شاگرد: به چه دلیل

استاد: به دلیل اینکه ظهورش در وجود تعیینی است.

شاگرد: باز بر می گردید به مشکل اولتان. ...

استاد: نه این ظهور تعیینی است این هم اشکال دارد.

شاگرد: مطلق الحجیه

استاد: مگر دو تا ظهور دارد؟ یک ظهور دارد در مطلق الحجیه یک ظهور دارد در حجت تعیینیه.

شاگرد:

استاد: نه آن جور نیست آنجا هم آن جور نیست. آن چیزی که این دلیل چیز هست آنجا حالا امر را ممکن است ما بگوییم که ذاتا امر می تواند در

علی ای تقدیر بحثی که اینجا هست این است که دلیل یک ظهور بیشتر ندارد. ظهور در این است که خبر محمد بن مسلم حجت است تعیینا. و خبر زراره حجت است تعیینا. این ظهور در این ندارد که کأنه ایشان مفروق عنه گرفته است که اصل حجیت مسلم است می گوید که خب اگر حجت باشد باید به نحو تخییری باشد. نه! اصل حجیت با حجیت تعیینیه هر دو مفاد دلیل هستند. یعنی چون آن دلیل دال بر حجیت تعیینیه است دال بر اصل وجوب است. دلالت مستقل از حجیت تعیینیه ندارد. وقتی که دلالت مستقل نداشت، دلالتش بر حجیت تعیینیه که افتاد اصل دلالتش هم می رود دیگر. بنابراین و با این بیان بخواهیم حجیت تخییری اثبات کنیم این خارج از اسلوب بحث فنی و از این تعبیرات است. رو این جهت آقایان دیگر یعنی با تقریبات دیگری بحث را دنبال کرده اند نه با این بیان. بیانی که در کلام مرحوم آقای خوئی وارد شده است این است، اینها گفته اند که اساسا تخییر بازگشت به دو وجوب را مشروط می کند. بله سایر جا ها هم تخییر را معنا می کنیم ببینیم چه هست. حالا من قبل از اینکه بیان آقای خوئی را مطرح کنم این نکته را عرض کنم که در بحث واجب تخییری، اینکه وجوب تخییری اصلا معنایش چیست. سه تا مبنا هست. یک مبنا، مبنای مرحوم آخوند است. مرحوم آخوند می گویند وجوب تخییری سنخه وجوبی است اصلا سنخ وجوبش با وجوب تعیینی فرق دارد. دو جور وجوب دارید. یک وجوب، وجوب تعیینی دارید یعنی خود آن شیء را باید بیاوریم یک وجوب تخییری داریم که لازمه اش جواز ترک الی بدلٍ هست و ترک لا الی بدلٍ را منع می کند و ترک لا الی بدلٍ را اجازه می دهد. این بیان را مرحوم آخوند تعبیر می کند. یک بیان دیگر بیانی هست که می گویند وجوب تخییری در واقع بازگشت می کند به واجب مشروط. اگر ما می گوییم یا شصت روز روزه بگیر یا عتق رغبه، این معنایش این است که اگر شصت روز روزه نگرفتی عتق رغبه کن. به نحو واجب مشروط یعنی دو وجوب هست وجوبا مشروطا. این یک مبنا. هر کدام مشروط به ترک دیگری. مبنای سوم که مبنای مرحوم آقای خوئی هست و روشن تر از سایر مبانی هم هست این است که وجوب تخییری واجبش جامع است. یعنی فرق بین وجوب تخییری و وجوب تعیینی در وجوب نیست. وجوب در هر دو مثل هم هست نه سنخه اش فرق دارد نه اطلاق و تقییدش فرق دارد. فرقشان در متعلقشان است. در وجوب تخییری، متعلّق جامع است. در وجوب تعیینی متعلّق آن فعل خاص است. وقتی می گوییم عتق رغبه یا .... ثلاثین واجب است یعنی جامع بین این دو تا واجب است. این را هم ضمیمه کنم که لازم نیست یک جامع حقیقی بین دو تا شیء باشد تا متعلّق وجوب باشد. جامع انتزاعی بین این دو تا هم باشد کافی است. جامعی که ذاتا جامع نیست ولی عقل بین اینها این یا آن. خود این یک نوع جامع است و خود این می تواند متعلق وجوب باشد و هیچ مشکلی هم ندارد.

سؤال:

پاسخ: سنخ هایش مختلف است حقیقا اینها به همدیگر ربطی ممکن است نداشته باشند. از دو مقوله مختلف باشد مثلا. این هم در ما نحن فیه اینکه ما وجوب تخییری می خواهیم قائل شویم، یک موقعی رو مبنای مرحوم آخوند می خواهیم مشی کنیم، خب اینجا این مشکل پیش می آید که ظاهر دلیل وجوب تعیینی است و وجوب تخییری اصلا مفاد دلیل نیست. اینجا اگر بخواهید بگویید که نسبت به حال تعارض وجوب تخییری دارد معنایش این است که به هر حال ولو به قرینه خارجی استعمال لفظ در اکثر از معنا باید کرده باشید دیگر. یعنی در واقع معنایش این است که فرض این است که دو جور وجوب هست. لفظ واجب مشترک لفظی است بین وجوب تعیینی و وجوب تخییری. حالا یا مشترک لفظی است یا نسبت به وجوب تخییری مجاز است، آن به هر حال. به هر حال وجوب تعیینی و وجوب تخییری دو معنای مختلف هستند.شما نسبت به غیر ظرف تعارض وجوب تعیینی می خواهید قائل شوید نسبت به ظرف تعارض وجوب تخییری قائل شوید. استعمال لفظ در اکثر از معنا باید پیش بیاید دلیلی است حالا صرف نظر از اینکه عقلا استعمال لفظ در اکثر از معنا جایز باشد یا جایز نباشد، همچین ظهوری ادله ندارد که دو گونه وجوب را بخواهد ناظر باشد. اگر عقلا هم بگوییم جایز است قول صحیح هم این است که جایز است و اگر بگوییم که در استعمالات عادی هم خلاف متعارف هم نیست که نه این اشکال هم هست که استعمال لفظ در خلاف متعارف است اصل اولی در ظهورات این است که استعمال لفظ در اکثر از معنا نباشد اگر حالا آنها را کنار بگذاریم در ما نحن فیه به هیچ وجه ظهور در اینکه هم می خواهد وجوب تعیینی را بیان کند و هم وجوب تخییری را، همچین ظهوری ادله ندارد. این یک مطلب همچنین اگر وجوب تخییری به معنای وجوب جامع باشد دلیلی که گفته است خبر محمد بن مسلم حجت است، جامع بین خبر محمد بن مسلم و خبر زراره را حجت نکرده است. خود خبر محمد بن مسلم را حجت کرده است و دلیلی هم که خبر زراره را حجت کرده است جامع را حجت نکرده است. خود خبر زراره را حجت کرده است. پس آن تقریب برای حجیت تخییریه آن تقریب هم اینجا نمی آید. جامع خلاف ظاهر است بلکه خلاف ظاهر که هیچی ممکن است بگوییم اصلا صحیح نیست. آن چیزی که دلیل ناظر هست می گوید خبر ثقه. این یا آن مصدق خبر ثقه نیست. جامع بین اینها مصداق خبر ثقه نیست. آن چیزی که در عالم خارج وجود دارد که حجت شده است خبر زراره خبر محمد بن مسلم اینها است که حجت است اما جامع بین این دو تا که در عالم خارج وجوب خارجی ندارد. و ظهور ادله آنها را شامل نمی شود. این است که ما در نفی ثالث هم که به واحد لا به عین قائل می شدیم، از اطلاق دلیل نمی گرفتیم از بحث ملاکات و از جاهای دیگر می خواستیم حجیت را اثبات کنیم. پس بنابراین اینکه ما می گوییم جامع بین خبر محمد بن مسلم یا خبر زراره حجت است آن هم معقول نیست. یعنی خلاف ظاهر است معقول نیست که یعنی ادله حجیت همچین ظهوری ندارند. پس بنابراین اگر کسی قائل به تخییر شود، باید به نحو واجب مشروط قائل شود. و تقریب این است می گویند شما وجوب یعنی حجیت مطلقه خبر محمد بن مسلم در ظرف تعارض اشکال دارد. حجیت مشروطه اش که مشکل ندارد. حجیت مشروط به ترک آن اشکال ندارد. پس بنابراین شما ... تتقدروا بقدرها. چرا اصل حجیت را زمین می گذارید؟ بگویید خبر محمد بن مسلم در ظرف تعارض حجت است ولی مشروطا به ترک خبر دیگری. این یک جور تقریب. یا مشروطا به اخذ خود خبر. هر خبری مشروط است به شرطی که اخذش کنید. به شرطی که آن را برای خودتان به آن ملتزم شوید. یا به شرط های دیگری که در کلمات آقای صدر دنبال شده است و اینها. در نتیجه بحث واجب تخییری عمدتا در این جهت سوق داده شده است که ما ببینیم به یک نحوی یک وجوب مشروطی درست کنیم که مفاد این وجوب مشروط با همان تخییر مساوی باشد. اینجا مرحوم آقای خوئی اشکالاتی را مطرح کرده اند و آقای صدر بحث را دنبال کرده است این را انشاء الله فردا دنبال می کنیم. کلام آقای صدر را امشب ملاحظه فرمایید آقای صدر یک سری مقدماتی در بحثش دارد آن مقدمات را نمی خوانیم از اول آن تکه ای که می گوید مقتضی الاصل الاولی فی التعارض بین الدلیلین از آنجا دقیقا ما بحث مقتضا اصل الاولی شش هفت صفحه مقدمات دارد که آن مقدمات چندان نیازی نمی بینم که وارد آن بحث ها بشویم. آن را ملاحظه فرمایید من سعی می کنم که این بحث ها را یک مقداری جمع و جور کنم که از این بحث ها زودتر بیرون بیاییم برویم روی بحث مقتضای اصل ثانوی که به نظرم در این بحث است. این را هم فراموش کردم بگویم که اقایان بحث را در دو مقام دنبال می کنند. یک اینکه خبرین متعارضین اگر از باب طریقیت حجت باشد مقتضای اصل اولی چیست یکی اینکه اگر از باب سببیت حجت باشد مقتضای اصل اولی چیست. ما بحث سببیتش را بالکل بحث نمی کنیم. اکتفا می کنیم به بحث طریقیت. مرحوم آخوند در کفایه اصلا در سببیت فقط بحث کرده است. در مورد طریقیت فقط گفته است مقتضای اصل تساقط است. همین مقدار اکتفا کرده است و هیچ بیانی هم بیشتر از این ندارد. رفته است در بحث سببیت و صور مختلف سببیت و احتمالاتش را مطرح کرده است. ما حالا برای اختصار وارد بحث سببیت نمی شویم و مقتضای اصل اولی بنا بر طریقیت را بحث می کنیم و سعی می کنیم این بحث را هم نسبتا جمع و جور تر و خلاصه تر بحث کنیم که عمدتا مقتضای اصل ثانوی است که آن مهمتر است و در این بحث باید آن را دنبال کنیم.

سؤال:

پاسخ: در واقع اخبار علاجیه. آیا مقتضای اصل ثانوی چه بفرمایید هر دو جهتی که در کلام هست یکی اینکه اگر ما بدانیم که تساقط نکرده اند اصل چیست. فی الجمله عدم تساقط را بدانیم اصل چیست و یکی اینکه نه، اخبار علاجیه. عمده بحث اصل ثانوی یعنی اینکه مفاد اخبار علاجیه را. البته خود همین اصل اولی چند روزی وقت ما را خواهد گرفت ولی سعی می کنیم از بعضی از جوانب بحث درز بگیریم که خیلی بحث طول نکشد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد